

بگشا دری صداقت به رخ خدای خانه

قلمت شکسته بادا گر حقیقتی نجوئی
ای زبانت بسته بادا گر حقیقتی نگوئی
گهی این زبان و این دست و قلم انیس جانم
گهی ایده ها، گه غمها زند آتش استخوانم
نشود گهی عزیزان که ردیف و وزن بازم
چه کنم! به کهنه تزئین و بسوی نوبتازم
همه نو، همه مدرن است و مسیر پست مدرنیست
مگر زهر مغز مزدور به قرن چهارده درزیست
همه سنت و شریعت، بیای زن چوزنجیر
بخدا اگر خودش بود مینمود دوباره تدبیر
مینمود دوباره پیمان به نبوغ نسل انسان
نه به طالب و به ملا، آیت الله زمینگیر
آخر ای اسیر شهوت، ببری ز او تولدت
بکجا نوشته ام من، سهم زن فقط مزلت
تو به این سنن و آداب همه سیاهی هارا

همه تباهی ها را برسانده به قدرت .

تو شکوه نسل زن را ، تو چراغ انجمن را
تو نبوغ این چمن را ، بنشاندۀ به عزلت
اگر ت حسودی آید ، که فرشته ات زند پر
تو خود همطراز او شو بزنیید به کهکشان سر
تو به عشق و بردباری نگرش بچشم یاری
تا که نسل پاک فردا رود از مسیر بهتر
اگر این دوتا یکی شد به جهان بیمرور
سپرت یگانه گردد به سرای بیعدالت
ره پاک علم و دانش بگشا برویش و بین
که کند به آسمانها سفری صفای عادت

نه که چشم و گوش بسته به تهی قفس نشسته
زه نفیر ذهن کورت شده نسل دل شکسته
همه روان پریشی همه جنگ و عشق کشی
همه عقده حقارت به گرفته دست پیشی
زن بود انای خانه مهر او دوای خانه
بگشادری صداقت برخ خدای خانه .

